

شعر من در میان درد و خون متولد می شود

چهارشنبه ، ۱۸ شهریور ۱۳۸۸ ، ۰۰:۰۰



در عراق شعر من در میان درد و خون متولد می شد، اما در اینجا در میان دردی که آغشته به آرامش می باشد متولد می شود. هردو زایمان زیباییست اما این کجا و آن کجا، دردی همرا با مرگ اما دردی دگر برای زندگی. آنچه که در درد غربت و درد آرامش متولد شده‌اند هردو ساخته و پرداخته ذهن و خیال خودم است. هردو درد برای من نداک است برای زندگی.

گفت و گو با مقدم خسروی :
محمدرضا اسکندری:

در این گفت و گو، مقدم خسروی ، نقاش و شاعر کرمانشاهی از زندگی شخصی خود در تبعید و فعالیت‌های ادبیش می گوید

شما چه زمانی از ایران خارج شدید ، می توانید در رابطه با زندگی چند ده خود در خارج برای ما بگوئید؟

من در سال ۱۹۷۷ در روستای بازگیر در دشت سر سبز و خرم ذهاب از توابع شهرستان سرپل ذهاب چشم به جهان گشودم. شروع جنگ ایران و عراق باعث شد تا در سال ۱۹۸۲ کوله بار آوارگی را بر دوش بگیریم و در بیابان تشنه رمادی در عراف اسکان یابیم. در مدرسه محلی تا دوم راهنمایی درس خواندم اما به خاطر وضع اقتصادی خراب خانواده مجبور به ترک تحصیل شدم و برای امرار معاش زندگی مشغول کار شدم. در سال ۱۹۹۵ به کارهای ادبی و هنری رو آوردم و در این زمان بود که وارد دنیای جدید شعر و نقاشی شدم. برای اولین بار توانستم در مجلات رنگین، همکاری و العراق نوشته های خود را انتشار دهم. در چهار نمایشگاه مشترک در اورنگاه رمادی و در دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران در شهر کویه (عراق) توانستم تابلوهای خود را به نمایش بگذارم. در سال ۱۹۹۹ با همکاری تعدادی از رفقای اهل ذوق توانستیم دو مجله ربین و آینه را منتشر کنیم. اما به خاطر جو سیاسی حاکم در آن شرایط بعد از چند شماره هردو مجله توقیف شد. حال مجموعه شعر کردی به لهجه های کردی کلهری و سورانی آماده چاپ دارم. همچنین نمایش نامه "هوس در زیر درخت های نارون که از طرف آقای محمود کیانوش به رمان تبدیل شده است . از زبان فارسی به زبان کردی سورانی ترجمه کرده ام و آماده چاپ می باشد. در حال حاضر مشغول نقد و بررسی در زمینه ای پروسه ای اخیر ادبی در مناطق کرمانشاه و ایلام می باشم. که در این زمینه چندین مقاله تا به حال منتشر کرده ام و در زمینه ای ادب و هنر همچنان به فعالیت خود ادامه می دهم.

واقعیت ان است که بیشتر از دو دهه زندگانی بچگی، جوانیم در اورنگاه رمادی گذرانده ام. زمانی که دست چپ و راست خود را نمی شناختم احساس به پایمال شدن حق و حقوق خود و هم و هموطنان خود می کردم. همراه با فرازونشیبهای پر طمطراق زندگی پناهندگی قناعت را پیشه نمودم. هرچند چرخ زندگی به سختی می چرخید ، اما من خواهان زندگی خوبی بودم. من همیشه از بزرگان گله مند بودم و نفرت و انزجار خود را نسبت به آن‌ها با تندى بیان می کردم و خواهان ان بودم که بدانم عامل اصلی آوارگی من کی و چه کسی بوده است؟سوالات بیشمارى در ذهنم بود اما مغز کوچک من یارای جوابگویی نبود . من از ابتدای ترین امکانات زندگی بی نصیب بودم. موفقی کلاس نقاشی می رفتم شب ها در رویای خود دسته های مداد رنگی می دیدم. واقعیت انست که طراوت و شادابی، جوانی چه در بچگی و چه جوانی در صحرای خشک رمادی به دست باد پاییزی آن بیابان برهوت پژمرده شده بود. با خود فکر می کردم ای کاش من هم در کره ی دیگر و یا در کشوری دیگر همانند بچه های خوشبخت زندگی می کردم. اما افسوس و صد افسوس، قلم تقدیر در دفتر سرنوشت خود این چنین برای من رقم زده بود که در سن سه سالگی همانند بچه پرنده ای که آشیانه اش را ویران می کنند، ناخواسته توسط سفینه سرنوشت از زادگاه و وطن خود پرتاب شوم. زمانی که بزرگ شدم دریچه ای در ذهنم بر روی روشنایی باز شد فهمیدم که به خاطر بی تجربگی بزرگان و قدرت طلبی دولت مردان ایران قربانی جنگی شده‌ایم که حالا هم اثرات منفی آن در روح و جسم هر یک از ماها نمایان است. زندگی در اورنگاه رمادی یک تراژدی به تمام معنا بود، تراژدی که صحبت از مرگ انسان می کرد.



آوردید؟ کمی بیشتر در رابطه با رمادی برایمان بگو. چطور شما در آن شرایط درس خواندید و به ادبیات روی

آن زمان که من در اردوگاه رمادی به مدرسه می رفتم، تنها امکان خواندن کتب درسی وجود داشت، غیر آن کتابی در دسترس نبود. به راستی کتابخانه‌ای وجود نداشت. برای مثال در بسیاری مواقع کتب درسی را به صورت خطی به نگارش درمی آوردیم. مدرسه ما از خشت گلی ساخته شده بود، و میز و صندلی نیز گلی بود. خیلی مواقع مدارس گلی ما، توانای مقابله با باد و باران را نداشتند و ویران می شدند. در سال..... حزب دمکرات کردستان ایران و کومله زحمتکش کردستان از اردوگاه رمادی دیدن بعمل آوردند و در کنار انجام مسائل سیاسی مورد نظر خود، کتاب و نشریه را همراه خود آورده و بین مردم پخش می کردند. برای نمونه کتابخانه هم برپا کردند. کتابخانه‌های پیشوا و پیشرو بودند که برای اولین بار دنیای خواندن را به من نشان دادند. کتاب‌ها هم فارسی و هم کردی بودند. آرام آرام کتابها را مشتاقانه دریافت می کردم و می خواندم. در اکثر روزهای جمعه معمولاً بین چهار تا پنج کتاب از کتابخانه قرض می گرفتم. من بیشتر علاقه‌مند علوم انسانی یا ادبیات بودم. بیشتر مطالعات من حول و حوش شعر، قصه و رمان بود. و در پاره‌ای مواقع تاریخ را می خواندم، بخصوص تاریخ پیشینه کرد و کردستان. یادم هست، کتاب (ماهی سیاه و کوچولوی صمد بهرنگی و (آفتاب) علی اشرف درویشیان اولین کتاب‌هایی بودند که خواندم. از اینها شروع کردم. و بعده‌ها با رمانهای بزرگ ایران و جهان آشنا شدم. به صورت باورنکردنی اشعار شعرای کلاسیک و سپید ایران و کردستان را مطالعه می کردم، از نالی گرفته تا شیرکو بی کس و عبدالله پیشو و بعده‌ها با شامی کرمانشاهی آشنا شدم. هر کدام از این اشعار برای من لذت خاص خود داشتند. با هر یک از آن مطالعه‌های که داشتم پله‌های شناخت من نسبت به دنیای ادبیات بالا و بالاتر می رفت. دنیای تشنه خواندن در صحرای برهوت رمادی در درون من تحولات شگرفی به وجود آورد. به صورتی که دنیا را بهتر دیده و با شناختی عمیق به پیرامون خود می نگریستم. پنهان نمی کنم که شامی کرمانشاهی بر من شک وارد کرد. به گونه‌ای که شعرهایش درد انسان را نمایان می کرد و من به کمبودها و ناعدالتی‌های درون دیار خود بیشتر پی می بردم.



زندگی پناهندگی در عراق و سوند چه تاثیری بر محتوای کارهای ادبی شما دارد و از سبک کدام رمان‌نویس و شاعر کرد بهره برده‌اید؟ عراق و سوند برای من دو کشور به تمام معنا جدا از هم بود. بدون شک هر کدام از این دو کشور در دنیای خیال و فکری من در زمینه ی کارهای ادبی و هنری بی تاثیر نبوده و نیستند. قسمت زیادی از کارهایم نشان از جنگ و جدل زندگی در عراق می باشد. حال هم در خیال خود بر می گردم به آن زمان که دوران بچگی، نو جوانی و نیمه‌ی جوانیم قربانی فقر، جنگ و جدل شد. در کشور عراق یاد گرفتم تابلوی نقاشیم آوارگی را منعکس کند و شعرهایم درد و رنج غربت را به تصویر بکشاند. عادت کرده بودم مدام از وطن حرف بزنم، وطنی که برای من یک رویا بود. وطنی که در میان مرزهای گوناگون تقسیم شده بود. حال هم نمی دانم در میان این وطن

تکه تکه شده زندگام در کجا قرار گرفته است. وطنی دارم که ساخته و پرداخته خیال ذهنی من می باشد. هر چه که باشد با جان و دل دوستش دارم.

امروزه در کشور سوئد زمینه‌ی فکری من نسبت به جهان و انسان در حال تغییر و تحول است. حال دیدگاه من نسبت به زندگی و آینده امیدوار کننده‌تر است. در این جا بیشتر احساس آرامش می کنم و در زمینه‌ی شعر و نقاشی عمیق تر فکر می کنم. در این سرزمین بهتر می توانم به مرحله‌ی خود شناسی برسم و موجودیت خود را بهتر حس کنم.

از همه مهمتر امکانات اولیه موجود باعث حرکت صعودی من در ارانه آثار بهتر می باشد. درمقایسه با عراق قابل اعتراف است که بگویم به ضمیر ناشناخته وجود خود دست پیدا کرده ام. ضمیری که در عراق در خواب غفلت بود. اما بیداری آن در اینجا محسوس است.

در عراق شعر من در میان درد و خون متولد می شد، اما در اینجا در میان دردی که آغشته به آرامش می باشد متولد می شود. هردو زایمان زیباییست اما این کجا و آن کجا، دردی همرا با مرگ اما دردی دگر برای زندگی. آنچه که در درد غربت و درد آرامش متولد شده‌اند هردو ساخته و پرداخته ذهن و خیال خودم است. هردو درد برای من ندای است برای زندگی.

اما در پاسخ قسمت دیگر سوالاتان باید بگویم که در میان رمان نویسه‌های کرد بیشتر سبک و سیاق رمان های بختیار علی، شیرزاد حسن و عطا نهایی را می پسندم. در راستای مطالعه کارهای هنری آنها توانستم به رموز ناملازمات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه خود پی ببرم. به نوبه خودم در کارهای این عزیزان گستردگی فکری را به وضوح مشاهده می کنم. و در میان شاعران کلاسیک کردی بیشتر شعرهای نالی، مولوی کرد، وفایی، هیمین، شامی و پرتو کرمانشاهی علاقه مندم و نکات زیادی از آنها فرا گرفته ام. از شاعران معاصر میتوانم اشاره کنم به گوران، شیرکو بیگس، عبدلا پشو و لطیف هلمت. با مطالعه عمیق کتب این اساتید توانسته ام با دنیای شعر نو آشنا گردم، وقوانین و سبک های شعر نو را بشناسم. و به ویژه شیرکو بی کس تأثیر زیادی بر افکار ادبی من داشته است.



کدامیک از کارهای ادبی خود را تا به حال چاپ کرده اید؟

همان گونه که در ابتدا اشاره شد. دلایلی از جمله نبود امکانات چاپ کردی در خارج از کشور و نبود پشتیبانی مالی در این زمینه دست به دست هم داده است که تا کنون اثری را به چاپ نرسانم. امیدوارم شرایطی پیش بیاید که در آینده نزدیک بتوانم قسمتی از کارهای خود را به چاپ رسانم.

لابه لای برگ درخت خانه ای ما
غمگین..... غمگین

ندا سر می دادومی خواند

صدای پر از درد و فغان

دردش را نمی دانستم

بی خاتمانش کرده بودند

شاید

جوجه هایش را دزدیده بودند

شاید

معشوقه اش را کشته بودند

شاید

بزرگان پرنده را هم نسل جغد می خواندند

پرنده‌ای شوم

که بر روی هر بامی می نشست

طالع نجسش خانه را ویران می کرد

ما بچه‌های روستا

او را سنگ بارن کردیم

در لابه لای برگ درخت

نجست و نجست

بزرگان

تبر به دستمان دادند

درخت از ساقه ساقط شد

پرنده پر زد

تا خانه‌ی خدا

تکه ابری

رعد و برق زد و

بارید و

بارید

تا باران سیلاب شد

خانه‌ها هر یک تابوتی شد بر

دوش سیل

ما پرنده ای را بی لانه کردیم

پرنده ما را بی خانمان کرد

ما بچه‌های روستا

یک رنگ و هم صدا

پیمان بستیم

تسلیم حرف بزرگان نشویم

کمر به قتل درختان نبندیم

پرنده‌گان را بی لانه نکیم

با تشکر از کاک تورج اسپری که زحمت ترجمه شعر از کردی به فارسی را تقبل نموده است